

هو العليم

چه چیز باعث إحيای قلوب است؟

عيد فطر ١٤٢٤ هجرى قمرى

بيانات:

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سره



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشكر. نحمده على آلائه كما نحمده على بلائه، و نستعينه على هذه النفوس الباطية عما أمرت به، السراع إلى ما نهيت عنه، و نستغفره عما أحاط به علمه و أحصاه كتابه؛ علم غير قاصر و كتاب غير مُعَادِر، و نُؤمِنُ به إيمان من عاين الغيوب و وقف على الموعود؛ إيماناً نفى إخلاصه الشرك و يقينه الشك، و نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً [صلّى الله عليه و آله و سلّم] عبده و رسوله؛ شهادتان تصعدان القول و ترفعان العمل، لا يخف ميزان تواضعان فيه و لا يثقل ميزان ترفعان عنه.

أوصيكم عباد الله بتقوى الله التي هي الزاد و بها المعاد [المعاد]؛ زاد مُبْلَغٌ و معاد [معاد] مُنْجِحٌ، دَعَا إِلَيْهَا خَيْرٌ دَاعٍ و وَعَاها خَيْرٌ وَاوَّاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا و فَازْ وَاغِيَهَا!

¹ نهج البلاغة (صبحي صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم، هم‌چنان‌که بر بلائیش او را حمد می‌نماییم، و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم، و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است، و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد. و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است؛ و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفه‌میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفه

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ)^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَزِدْ وَبَارِكْ عَلَى رَسُولِكَ وَخَاتَمِ رُسُلِكَ وَشَاهِدِ سِرِّكَ وَمُبْلِغِ رِسَالَتِكَ، الرَّسُولِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ التَّهَامِيِّ الْقَرَشِيِّ، صَاحِبِ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ، وَعَلَى أَخِيهِ وَوَصِيِّهِ وَصَهْرِهِ وَابْنِ عَمَّتِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَيَعْسُوبِ الدِّينِ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ الْحَوْرَاءِ الْإِنْسِيَّةِ الشَّفِيعَةِ يَوْمَ الْجَزَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا، وَعَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَالْهُدَاةِ الْمَهْدِيِّينَ وَالْحَجَّجِ الْمِيَامِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ، حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَأَمْنَاتِكَ فِي بِلَادِكَ. اللَّهُمَّ سَهِّلْ مَنَهِجَهُمْ وَعَجِّلْ فِي فِرْجِهِمْ وَاجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِمْ وَمَوَالِيهِمْ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُمْ.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چه چیز باعث زنده شدن دل است؟

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)^۲

میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سر منزل مقصود می رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می کند. شنونده ترین دعوت کننده و بهترین کسی که می توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فراگرفت؛ پس دعوت کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید!

^۱ سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست.) نمی زاید و زاییده نشده است. و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

^۲ سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

صلواتی ختم کنید!

خداوند در این آیه شریفه خطاب به جمیع افراد از مؤمنین می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دعوت پروردگار و رسول او را اجابت کنید. این اجابت موجب
إحیای دل و إحیای خود شما است. اجابت کنید آنچه که موجب حیات شما خواهد بود و شما
را زنده خواهد کرد و از مرگ و میتة بودن بیرون خواهد آورد؛ و بدانید که خداوند بین شما و
قلب شما حائل است و حضور دارد و همه شما به سوی او بازگشت خواهید کرد!»

نکته‌ای که در این آیه شریفه به چشم می‌خورد این است که خدای متعال دعوت خود و پیامبر
را موجب إحیا می‌داند. إحیا یعنی زنده گردانیدن، زنده کردن، حیات بخشیدن و از مرگ و نابودی و
هلاکت بیرون آوردن! این معنا، معنای إحیا است. در مقابل إحیا، هلاکت و بوار و نیستی و إماتة است.
خداوند می‌فرماید: دعوت خدا و رسول، موجب إحیای شما است. بنابراین هر کسی که
خود را در تحت این دعوت قرار بدهد و اوامر پروردگار و اولیای دین را امتثال کند، موجب حیات
خود شده است؛ و اگر کسی سر باز بزند و خود را از تحت نفوذ و جریان این امور بیرون بیاورد، موجب
هلاکت و إماتة خود شده است. این إماتة و این إحیا، چه إماتة و چه إحیایی است و چگونه فرد به واسطه
تسلیم در برابر اوامر الهی حیات خود را تضمین می‌کند و چگونه فرد با سرپیچی از اطاعت الهی مرگ
خود را به دست خود فراهم می‌کند؟

حقیقت معنای حیات و مرگ

در کتاب مبین اسلام یعنی قرآن کریم و در فرهنگ اسلام و علما و بزرگان و اولیای دین،
مسئله حیات و مسئله مرگ با آنچه در فرهنگ متعارف مورد استفاده و استعمال است تفاوت می‌کند.
ما مرگ را به همین مرگ ظاهری و از کار افتادن قوای ظاهری و اجزاء بدن و بی‌تحركی
می‌دانیم؛ و در مقابل حیات را موجب حرکت و بقای زندگی و راه رفتن و نفس کشیدن و تمتع از همین
نعمات ظاهری در دنیا می‌دانیم، اما در فرهنگ اسلام و اولیای الهی مسئله حیات و مرگ با آنچه ما
می‌دانیم متفاوت است.

در فرهنگ قرآن کریم از حیات، به حیات قلب و حیات روح و حیات نفس تعبیر آورده
می‌شود؛ و از مرگ و إماتة و هلاکت، به کوری باطن و بسته شدن درهای رحمت الهی بر قلب تعبیر
می‌شود؛ مانند بینایی و بصر و مانند شنوایی و سمع که در فرهنگ قرآن کریم از اینها به کوری دل تعبیر
شده است، نه کوری ظاهر!

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛^۱ ای مردم، این کوری نه

آن چنان است که شما می‌پندارید، بلکه این کوری، کوری دل و کوری قلب و کوری ضمیر و باطن انسان است که نمی‌گذارد حق برای انسان روشن بشود و هرچه مطلب حق گفته می‌شود از آن عبور می‌کند و آن را به‌جان نمی‌گیرد! این کوری ظاهری از کار افتادن آلتی از آلات بدن است، یک روز انجام می‌شود و روز دیگر برطرف می‌شود؛ مانند سایر بیماری‌ها و آلامی که برای بدن به‌وجود می‌آید و به‌واسطه یک سلسله علل و اسباب طبیعی در این دنیا تحقق پیدا می‌کند! این کوری، آن کوری است و مسئله مهمی نیست، بلکه یک پدیده ظاهری است که به‌واسطه دست دادن سلسله علل و اسبابی انجام می‌شود.

کری حقیقی آن است که گوش دل و گوش وجدان و ضمیر انسان نتواند پیام حق را بشنود و آن را درک کند و به‌کار ببندد؛ اما کری ظاهری و عدم سمع ظاهری یک پدیده عادی است که گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی برطرف می‌شود.

آنچه برای ما به‌عنوان یک روح و به‌عنوان یک انسان می‌ماند، انسانی که به امتداد استمرار عالم وجود و پدیده‌های مادی و غیر مادی در این دنیا و دنیای بعد از این و همین‌طور در روز قیامت، او هم وجود خواهد داشت و دیگر آمد و مدتی برای او قابل تصور نیست، کوری و بینایی و کری و سمع و حیات و مرگ این انسان متفاوت است.

اگر قرار باشد که ما تعبیری از حیات بیاوریم، باید حیات و زندگی را به آن انسان حمل کنیم و تعبیر بیاوریم! زندگی و حیات در این دنیا دو روزی بیش نیست و تمام می‌شود و با مختصر علّتی شخص از این دنیا به دار دیگر رحلت می‌کند و به کمتر وسیله‌ای فرد لباس مادی خود را مبدل به لباس تجرد و لباس مناسب عوالم دیگر خواهد کرد.

بنابراین زینده حیات و سمع و بصیرت عبارت است از حیات اخروی و حیات دل و حیات نفس و پذیرش نفس نسبت به حقایق! اما این مسائل [ظاهری] در این عالم از بین می‌رود و هیچ‌گاه فرد عاقل مسائل خود را بر امور گذرا بار و حمل نمی‌کند؛ اموری که دو روزی به‌عنوان عاریه و به‌عنوان گذرا به او داده شده است و روزی هم از او گرفته خواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید:

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۴۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۰:

«به‌درستی که تحقیقاً چشم‌های ظاهر کور نیست؛ ولیکن دل‌هایی که در سینه‌ها موجود است آنها کوری دارند.»

«ای مؤمنین، حال که ایمان آورده‌اید، **﴿اَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾**؛ بیایید و آنچه را خدا و رسول گفته است اجابت کنید تا حیات واقعی و ابدی را برای خودتان کسب کنید.»
حیات یعنی زندگی با فلاح و رستگاری و بیرون آمدن از مرگ و کوری دل و ختم شدن قلب به مهر بطلان و مهر تعطیل! این عبارت از حیات است.

در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱.

هر شخصی از مرد و زن که عمل صالح انجام بدهند، ما آنها را از مرگ بیرون می‌آوریم و به حیات طیبه احیا می‌کنیم؛ نه حیات عادی و نه حیات حیوانی و نه حیات دنیای دنی، بلکه حیات طیبه! حیاتی که در آن حیات نور است، بهاء است، بهجت است، ملاقات با خوبان است، ملاقات با اسماء و صفات جمالیه پروردگار است، ملاقات با ذات اقدس الهی و اندکاک در ذات او و معرفت کامل به تمام مراتب اسما و صفات و انمحای کامل در حریم قدس و امان الهی است! این حیات، حیات طیبه است. در قبال این حیات، حیات عادی و حیات ظاهری است؛ دو روزی را در این دنیا سپری کردن، خوردن و خوابیدن و از امیال و اغراض حیوانی بهره جستن و بعد عمر را سپری کردن و تمام کردن و ودیعه را به صاحب ودیعه سپردن و از این دنیا رفتن! این حیات، حیات دنی است! این حیات، حیات حیوانی است! این حیات، حیاتی است که گذرا است و اگر عمر نوح یا عمر خضر هم انسان داشته باشد، بالأخره یک روز این عمر تمام خواهد شد! بعداً چه؟! اگر خضر دارای حیات أُخروی نبود و دل و جاننش به آن حیات معطر نمی‌شد و نشاط پیدا نمی‌کرد، بر فرض که چند هزار سال هم در این دنیا بماند، چه فایده‌ای دارد و چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟! روز و شب که تغییر نکرده است، سال و ماه که تغییر نمی‌کند، آسمان و زمین که همین است، امروز را به فردا می‌سپارد و فردا را به پس‌فردا و هفته‌ها و همین‌طور این تمتعات دنیوی یکی پس از دیگری تا اینکه پرونده عمر او به سر می‌رسد و می‌گویند بفرمایید تمام شد! آمد و مدت این حیات دنیوی لا انتها و اطلاق نیست، بلکه بالأخره تمام می‌شود و تازه نوبت باز شدن پرونده ابدی و رسیدگی به مسائلی است که نه تنها آمد

^۱ سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷. رساله بدیعه، ص ۴۰:

«هر کس از مرد یا زن از روی ایمان عمل صالحی انجام دهد، او را حیات و زندگی پاکیزه و خوشی بخشیم و به بهتر از آنچه عمل می‌کردند پاداششان می‌دهیم.»

مُؤَجَّل ندارد، بلکه اصلاً آمد ندارد!

اینجا است که خدای متعال از باب مَنّت بر مردم و از باب لطف و عنایتی که به آنها دارد دعوت می‌کند که آنها دل و جانشان را به آن حیات ابدی زنده کنند و از عالم حیوانیت بیرون بیایند، چه در این دنیا بمانند یا نمانند و چه عمر کوتاه داشته باشند یا نداشته باشند. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ کسی که عمل صالح انجام بدهد، هر کسی که باشد، [ما او را از مرگ بیرون می‌آوریم و به حیات طیبه احیا می‌کنیم!] در آیه دیگر در مقابل این می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ﴾؛ چشم مردم فقط به همین نعمات دو روزه دنیا است؛ اینکه خوب بپوشیم، به مقاصد مادی برسیم، علل و اسباب رسیدن به بهتر زندگی کردن را طی کنیم، درس بخوانیم برای اینکه دنیای خود را بهبود ببخشیم، درس بخوانیم برای اینکه بهتر بیاشامیم و بهتر اکل کنیم و از تمتعات این دنیا بهتر استفاده کنیم و در این اجتماع بهتر زندگی کنیم! این آمال و آرزوهای مردم است که برای رسیدن به آن از هیچ وسیله و مطلبی فروگذار نمی‌کنند، اما اینها غافل‌اند، آخر تا کی؟! بر فرض که به اینها رسیدید، مگر چند سال عمر می‌کنید و مگر عمر به دست خود شما است و مگر شما قدرت دارید که از یک ساعت بعد خودتان جلوگیری کنید و وضعیّت خود را تثبیت کنید؟! بر فرض که به این مطالب رسیدید، آیا می‌توانید از آنها استفاده هم بکنید و آنها را به کار هم ببندید؟! و بر فرض که به کار هم بستید، مگر چند روز هستید؟ آیا تا ابد می‌توانید زنده بمانید؟!

بنابراین در منطق قرآن، براساس عقل، حکم روی حیات اخروی رفته است و عقل حکم می‌کند. یک شخص عاقل در انتخاب بین حیات دنیا و حیات آخری، حیات دنیا را بر نمی‌گزیند و این زندگی را بر زندگی آخرت ترجیح نمی‌دهد و زندگی و حیات آخرت را مغلوب و محکوم دو روزه دنیا نمی‌کند و آن را فدای دو روزه حیات دنیوی قرار نمی‌دهد، اگر شخصی این کار را انجام بدهد عاقل نیست، بلکه دیوانه است. شخص دیوانه فردی است که اعمال او از روی حکمت و غایت و هدف نیست و عمل او مقصد و هدف ندارد، ولی شخص عاقل و شخص حکیم آن فردی است که در فعل و در عمل، هدف غایی و مصلحت خود را در نظر می‌گیرد!

^۱ سوره روم (۳۰) آیه ۷. معاد شناسی، ج ۱، ص ۴۹:

«این مردم فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند و البته از آخرت غافل‌اند.»

لهو و لعب از منظر قرآن

در قرآن کریم به همین نکته و مسئله اشاره شده است:

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

ای مردم، تمام مسائلی که در این دنیا به دست شما انجام می‌گیرد، همه بیهوده است!

تصور نکنید که مسئله لهو و لعب فقط اختصاص به اطفال و خردسالان دارد؛ بلکه اگر ما هم در امور دنیایی و مسائلی که در این دنیا بر ما می‌گذرد و در افعال و کردار و اعمال خود، آن جنبه استمراری و آن جنبه باقی وجود خود را در نظر نگیریم، همان طفل خردسال هستیم! اگر آن دوام را در نظر نگیریم و فقط چشم ما به این دو روز دنیا باشد، این سی سال و این شصت سالی که در اینجا عمر می‌کنیم و از آن حیات و زندگی ابد به ابدیت خدای متعال، غفلت کنیم، [ما هم همان طفل خردسال هستیم]. بعد از اینجا که دیگر آمدی ندارد و خدا نگفته است که ما شما را مثلاً هزار سال در بهشت نگه می‌داریم و بعد تمام می‌شود! بلکه در آیات قرآن «خلود» آمده است: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۲ آن کسانی که از این دنیا بروند، در آن عالم مخلدند و انتها ندارند!

آن وقت اگر کسانی ببینند و این حیات دو روز دنیا را که تمام می‌شود، ترجیح بدهند و از آخرت غفلت کنند، آنها هم دچار لهو و لعب هستند و آنها هم مانند اطفال هستند! یعنی همان طور که ما به عمل اطفال می‌خندیم و مطالبی که در بین آنها در جریان است موجب ضحک و خنده ما است که ببینید بر سر چه مطالبی با همدیگر دعوا می‌کنند، ببینید بر سر چه قضایایی با همدیگر نزاع می‌کنند، همان طور تمام کارهایی که در این دنیا انجام می‌شود و موجب می‌شود که از آن حیات واقعی که مورد نظر انبیا و اولیای الهی است دور بمانیم و نسبت به آن فاصله بگیریم هم در حکم بازی‌های کودکانه‌ای است که بزرگان وقتی به آن نگاه کنند به ما می‌خندند و ما را مجنون می‌بینند و از نعمت عقل بی‌بهره می‌دانند!

این وقتی که خدا به انسان داده و این دو روز دنیایی که خدا به انسان داده دیگر برنخواهد

^۱ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۷:

«نیست این زندگی پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازی؛ و به درستی که خانه آخرت محل حیات و زندگی است، اگر مردم بدانند!»

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۶۸؛ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵؛ و بسیاری از آیات دیگر.

گشت! **(فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)**؛^۱ وقتی پرونده به سر آید و بسته شود، دیگر چه کسی می‌تواند آن را باز کند؟! چه کسی می‌تواند یک ثانیه به تاخیر بیندازد؟! چه کسی می‌تواند و چه کسی خیر دارد؟! این موقعیتی که خداوند داده است، براساس یک حکمتی عنایت کرده است؛ یعنی این موقعیت دو روز دنیا و اتلاف وقتی که ما الآن در آن به سر می‌بریم، باید برای آن حیات ذخیره بشود و این فرصت باید برای به‌دست آوردن آن حیات به کار گرفته شود! اگر شخصی روز را به شب می‌آورد برای اینکه به متاع دنیا برسد و شب را به صبح می‌آورد درحالی که در فکر این است که فردا چطور پُستی را اشغال کند و چطور به یک موقعیت و به یک حطام دنیوی برسد، بداند که دارد در مسیر ابتعاد از آن حیات حرکت می‌کند و عمر خود را بر باد داده است و دیگر این وضعیت برای او پیدا و تکرار نخواهد شد!

در لسان قرآن کریم بر روی تمام اموری که بشر امروز برای رسیدن به مطامع و گذران زندگی بهتر و اندوختن مال بر روی هم به آنها اشتغال دارد، قلم بطلان و خط قرمز کشیده شده است و از آنها به‌عنوان اموری که موجب کوبیدن و از بین بردن و له کردن و بستن روزه‌های نفوذ نور در دریچه قلب است یاد شده است، نه به‌عنوان اموری که در راستای احیای قلب است!

ما در امروز داریم به سمت اّماته و به سمت از بین بردن حیات حرکت می‌کنیم! هر روزی که بر ما می‌گذرد، جام زهری است که به‌دست خود داریم می‌نوشیم و یک روز از این عمر را به‌دست هلاکت می‌سپاریم! وضعیت ما این‌چنین است. هر وقتی که از ما بگذرد و در آن لحظه مقصد ما خدای متعال نباشد، آن لحظه برای ما میته و جیفه و مردار است، آن لحظه برای ما مرگ است و آن لحظه برای ما هلاکت است!

در لسان قرآن کریم یک مؤمن باید زندگی دنیای خود را به‌عنوان عبور و مَعَبَر قرار بدهد، نه به‌عنوان استقرار! باید از نشست و برخاست‌های خود برای رسیدن به آن حیات بهره بگیرد، با هر کسی نباید نشست و برخاست! چه‌بسا در بعضی از این مصاحبت‌ها سمّ مُهْلِك است که بر نفس و جان ما تزریق می‌شود و چه‌بسا در این معاشرت‌ها توجه به دنیا است که در قلب ما وارد می‌شود! مؤمن باید در ارتباطات، خدا را در نظر داشته باشد!

علامه طهرانی درباره استفاده از اوقات چه می‌فرماید؟

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۳۴؛ سوره نحل (۱۶) آیه ۶۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۲۰۴.

«پس چون أجل آنها فرا رسد، یک ساعت نمی‌توانند آن أجل را تأخیر اندازند و یک ساعت نمی‌توانند مقدم شوند!»

بزرگان این طور بودند. مرحوم آقا - رضوان الله عليه - می فرمودند:

«مؤمن و سالک باید از لحظه لحظه زندگی اش استفاده کند!» نه از ساعت ساعت یا روز روز

و یا هفته هفته؛ نه، از همین لحظه! در همین لحظه ای که الان هست این لحظه دیگر می گذرد!

خیلی عجیب است، به این نکته توجه کنید! ایشان به من می فرمودند:

وقتی من در مقابل استاد خودم قرار می گیرم و می نشینم آن چنان متوجه او هستم که حتی اشاره

و پلک چشم او از من مجهول نمی ماند!

یعنی وقتی که دارم به او نگاه می کنم [آن چنان متوجه او هستم] که حتی اگر اشاره ای کرد من

از آن اشاره غفلت نداشته باشم! چون بعضی از مطالب حتی به لفظ هم نمی آید و باید با اشاره و کنایه

فهمید و ممکن است دیگر پیدا نشود و موقعیت دست ندهد! آنها این طور بودند.

ایشان می فرمودند: من از لحظه لحظه ها استفاده می کردم، نه از ساعت و ماه و فلان و این

حرف ها، آنها که بماند! این قدر مسئله دقیق است و این قدر مسئله حساس است!

ایشان بارها به این مطلب تذکر می دادند:

أَلَا وَإِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، أَلَا تَعْرَضُوا لَهَا وَلَا تُعْرَضُوا عَنْهَا.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای مردم، بدانید خدای متعال در طول زندگی

برای شما فرصت هایی قرار داده است که آن فرصت ها تکرار نخواهد شد، نفحاتی از جانب

پروردگار می آید [که تکرار نخواهد شد].»

الآن که ما در اینجا نشستیم معلوم نیست که در تمام این یک ساعت یا دو ساعتی که در

اینجا هستیم آن نفحات دائم باشد، ممکن است آن نفحه بعد از هجده دقیقه یک مرتبه بیاید، ممکن است

آن نفحه بعد از یک ساعت یک مرتبه بیاید! در سلسله علل و اسباب ماورای طبیعی مسائلی است که ما

از آنها غافل هستیم. حالا که این طور است رسول خدا می فرماید: باید همیشه دریچه دل را برای تلقی

آن نفحات آماده نگه داشت و باید همیشه متوجه بود و مبدا انسان کاری کند که [آن نفحات] بیاید و

برود و این دل در غفلت خود نتواند آنها را جذب کند! این قدر مسئله، مسئله مهمی است! حیات،

حیات اُخروی است؛ حیات، حیات طیبه است! مسئله شوخی نیست!

راه رسیدن به لقای خدا

در آیه شریفه می فرماید: **(فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ**

^۱ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۹، ص ۲۳۴؛ رساله لب اللباب، ص ۲۴. با قدری اختلاف در مصادر.

رَبِّهِ أَحَدًا)؛^۱ هر کسی می‌خواهد به لقای پروردگار و به ملاقات با ذات پروردگار برسد، باید عمل صالح انجام بدهد؛ نه اینکه فقط نماز بخواند و فقط در ماه رمضان این یک ماه را روزه بگیرد و تمام؛ نه اینکه فقط حجّی بیاید و حجّ واجب خود را انجام بدهد؛ نه، اینها برای مراتب مادون و پایین است. کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد باید بیشتر مایه بگذارد و باید بیشتر در اینجا خرج کند! لقای پروردگار با لقای بهشت عادی و بهشت ظاهری تفاوت دارد!

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ)؛ کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد، باید تمام ایام ۲۴ ساعت خود را به عمل صالح بگذراند؛ نه اینکه ۲۴ ساعت را فقط نماز بخواند و ذکر بگوید! یعنی باید در این ۲۴ ساعت کاری کند که فعل او از روی هوی و هوس و خواست‌های نفسانی نباشد. اگر نماز می‌خواند، آن نماز را برای خدا بخواند. اگر عملی انجام می‌دهد، قبل از اقدام به آن عمل، دل خود را با خدا تسویه کند و بعد به آن عمل دست بزند؛ نه اینکه بعد از اینکه آن عمل را انجام داد فکر کند که عملش درست بوده یا غلط بوده است!

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)؛ [کسی که می‌خواهد به لقای پروردگار برسد] نباید شرک بورزد و نباید کسی را همسان و همگون با پروردگار در عمل خود شریک قرار بدهد!

معنای استجاب

آنچه در این آیه مورد نظر بنده بود و دقتی که در این آیه شده است، لفظ (اسْتَجِيبُوا) است، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)؛^۲ ای افرادی که ایمان آورده‌اید، وقتی که خدا و رسول شما را می‌خواند استجاب کنید! بین استجاب و اجابت فرق است؛ اجابت یعنی انسان قبول کند، استجاب یعنی خود را در معرض قرار بدهد! و این نکته، نکته مهمی است، یعنی وقتی که از طرف خدا و از طرف رسول امری می‌آید، انسان آن امر را با اکراه اجابت نکند، از روی اضطرار اجابت نکند، از روی ترس اجابت نکند، این طور نباشد که [بگوید]: اگر اجابت نکنم و عمل نکنم در

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰. الله شناسی، ج ۱، ۲۳۷.

«پس هر کس امید دیدار و لقای پروردگارش را داشته باشد، باید حتماً کار نیکو انجام دهد و هیچ کس را با پروردگارش انباز و همتا قرار ندهد!»

^۲ سوره انفال (۸) آیه ۲۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و رسول او شما را بخوانند برای امری که در آن حیات شما است، اجابت کنید!»

آن دنیا [عقاب می شوم]، بلکه خود را در اختیار قرار بدهد!

ای کسانی که ایمان آوردید، اگر می خواهید به آن احیا و به آن حیات واقعی برسید، معطل نشوید که خدا و رسول و اولیای الهی برای شما مطلبی بگویند و بعد از روی اضطراب و اجبار و به هر صورت از صور نفسانی به آن مطلب جامه عمل بپوشانید. این طور فایده ندارد یا فایده اش خیلی کم است. بلکه باید با کمال میل به آنچه آنها می گویند عمل کنید! مگر نمی خواهید به حیات برسید؟ مگر نمی خواهید قلب شما حیّ بشود و مگر نمی خواهید از مرگ و میتة و جیفة بودن و مردار بودن خارج بشوید؟ اگر این طور است پس دیگر رو ترش نکنید و مطلب را با اگراه نپذیرید و بدانید که آنها خیر و صلاح شما را می خواهند! برای آنها چه فایده ای دارد؟! آنها که راه خودشان را رفته اند و به مقصد رسیده اند، شما اگر خواستید برسید و اگر نخواستید نرسید! مطلب نسبت به آنها تمام است.

گرچه ممکن است این مطالب برای نفس مشکل باشد و تحملش برای انسان قدری صعب باشد، ولی راه همین است. راه حیات و راه زندگی همین است، بالأخره مشکلاتی دارد و انسان باید تحمل کند و این فرصت دیگر پیدا نمی شود. انسان باید در مسائل تسلیم باشد، چون آن رسول نسبت به مطالب اشراف بیشتری دارد و حقایق بالاتری را می داند و بهتر می تواند امر و نهی داشته باشد و او می تواند انسان را در مواضع مختلف صلاح قرار بدهد و دیگری اگرچه عالم باشد و اگرچه از این علوم ظاهری بهره برده باشد تا چشم دلش به واقعیت این علوم روشن نشده باشد نمی تواند این کار را انجام بدهد و نمی تواند داروی هر شخصی را براساس نیاز او تدوین کند و نسخه هر بیمار را آن طور که برای او مفید است، بپیچد. این کار فقط اختصاص به افرادی دارد که بر نفوس اشراف داشته باشند و بتوانند مصالح را تشخیص بدهند.

معرفی پیامبر از زبان امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم می فرماید:

طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ
أَذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بَكْمٍ مُتَّبِعٍ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.^۱

^۱ نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۲۰۷. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۸:

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ طبيبی بود که در طبّ خودش دوار بود. (یعنی زیاد دوز می زد بر روی مرض و اقسام آن، و ارتباط امراض با هم؛ و زیاد دوز می زد بر روی دارو و درمان. و حکیم حاذق و مطلع به همه جوانب مرض و تمام طرق درمان آن بود.) که آن حضرت مرهم های خود را خوب استوار می ساخت، و در عین حال آلت های داغ را

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»؛ رسول خدا طیب بود، اما چه طبیعی؟ آیا همین طور بدون اینکه به بیمار توجه کند نسخه می داد و همین طور یک دارو را مکرر برای همه تجویز می کرد؟! ابد! دَوَّارٌ بِطَبِّهِ یعنی به طبّ خودش حاذق و وارد بود و مواضع ابتلاء و دارو را کاملاً می شناخت.

«قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ؛ طبیعی بود که وقتی مرهم می گذاشت، آن مرهم را کامل و نه ناقص در جای خود قرار می داد، در آنجایی که نیاز به دارو بود آن دارو را در وقت تجویز می کرد و در آنجایی که نیاز به داغ نهادن بود (اینجا مهم است!) دقیقاً موضع داغ را می سوزاند و ریشه ابتلاء را می خشکاند!» این مسئله کار هر کسی نیست!

«يُضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ»؛ همین طور امر نمی کرد که بروید این قدر نماز بخوانید، بروید روزی این قدر ذکر بگویید، بروید این کارها و اعمال مستحبّه را انجام بدهید، همین طور به طور دیمی داروها و نسخه ها را تجویز نمی کرد؛ بلکه برای هر شخصی آنچه برای او مفید بود را تجویز می کرد، بیماری های هر فرد را به خصوص او می فهمید و دارو را دقیقاً فقط برای او می داد نه برای دیگری! رسول خدا برای هر شخص پرورنده خاصّ خودش را داشت و برای هر فرد آن پرورنده مخصوص به او را مدّ نظر قرار می داد!

«مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ»؛ رسول خدا به سراغ کجا می رفت؟ آیا به سراغ بدن می رفت؟! این بدن که ارزش ندارد! گرچه نسبت به صحت بدن هم مطالبی فرموده است، اما این ارزش ندارد! پیامبر ما سراغ دل های کور می رفت، دل هایی که حقیقت را نمی تواند بفهمد و اگر یک سال هم با او صحبت کنی گوش نمی دهد و درک نمی کند و رد می شود. وقتی که مطلب به او گفته می شود اصلاً در گوش خود وارد نمی کند و وقتی که مسئله برای او مطرح می شود اصلاً نسبت به آن قضیه فکر نمی کند.

رسول خدا و ائمه هدی و اولیا به سراغ قلب می روند؛ قلب هایی که بسته اند! آنها می خواهند این قلب ها را باز کنند؛ قلب هایی که میّت هستند و دریچه به روی حق ندارند! آنها می خواهند این

برای سوزاندن موضع فساد و زخم های عفونی خوب داغ می کرد و می گذاشت. و در این صورت آن مرهم ها را و آن آلت های داغ کننده را بر جاهایی که لازم بود و نیاز به مرهم گذاری و یا داغ کردن بود، می نهاد. مواضع مورد حاجت به مرهم نهادن و داغ کردن، دل هایی بود که کور شده بودند، و گوش هایی که کر شده بودند، و زبان هایی که گنگ و لال گردیده بودند. رسول خدا این داروهای خود را به مواضع غفلت و بی خبری و مواطن حیرت و سرگردانی می رسانید و می کشانید تا بدانها برسد.»

دریچه را تازه باز کنند! این مسئله، کار دارد! آنها باید روی موضعی که موجب شده این دریچه بسته بشود کار کنند! همه آنها خوشایند نیست و مناسب با امیال و اغراض نیست و چه بسا ممکن است در بعضی از مواضع بر خلاف تمنیاتی که ما آنها را خیر می‌پنداریم دستور و نهی وارد بشود، اما انسان نمی‌داند که این از کجا است، بلکه خیال می‌کند که رسول خدا با او دشمنی دارد، خیال می‌کند با او حساب و کتابی دارد! او نمی‌داند که این مطلبی را که الآن رسول خدا می‌گوید به کجا دارد می‌خورد و کدام نقطه را دارد می‌سوزاند و در چه موضعی دارد داغ می‌نهد! چون این مطالب را نمی‌فهمد لذا صدایش درمی‌آید!

«مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ؛ و گوش‌هایی که کر است!» رسول خدا می‌خواهد این گوش‌ها را شنوا کند، گوش‌هایی که مطلب حق در آن نمی‌رود و به امور دنیا گرفتار است و رستگاری و کامیابی را فقط در بهتر خوردن و بهتر چریدن و اندوختن مال می‌داند و زندگی را سپری می‌کند! برای چه کسی؟ یابن آدم، تو که دو روز دیگر می‌میری و از فردای خودت خبر نداری، به جای اینکه به فکر فردایی که می‌روی باشی، به فکر این هستی که دائماً مالت را اندوخته کنی! خب اینها به دست چه کسی می‌رسد؟ به دست وراثت می‌رسد و خودت این وسط از بین رفته‌ای! در اینجا است که ما مشمول همان حدیثی خواهیم شد که رسول خدا فرمود:

بدبخت آن کسی است که دین خود را به دنیای خود بفروشد، و بدبخت‌تر از او کسی است که دین خود را به دنیای دیگران بفروشد!^۱

این کسی که الآن دارد عمرش را از بین می‌برد و وقت خودش را تلف می‌کند برای چه کسی است؟ برای افرادی که بعداً بیایند و استفاده کنند! یعنی تو دین خودت را از بین بردی تا دنیای دیگری را آباد کنی؟! آیا این کار، عقلایی است و آیا آدم عاقل این کار را انجام می‌دهد؟! این کار دیوانگان و مجانین است!

آیه‌الله حجت و مواظبت بر نفس خود

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - فرمودند:

^۱ روض الجنان، ج ۲، ص ۴۹:

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: شقى الأشقياء من باع دينه بدنياه، و أشقى منه من

باع دينه بدنيا غيره.»

«وقتی که مرحوم آیه‌الله حجّت - رحمة‌الله علیه - می‌خواست از دنیا برود، ارحام خودش را جمع می‌کند. (ایشان مرد بسیار بزرگی بود، مرد با حمیّتی بود، مرد با التزامی بود، مرد قرصی بود، مرد با استقراری بود، در مبانی محکم بود و تنازل نمی‌کرد!) وقتی که همه را جمع می‌کند رو می‌کند به آنها و می‌گوید: «ای وراثت من و ای ارحام و قوم و خویش‌های من، بدانید از زمانی که به یاد دارم تا الآن یک لحظه از زندگی خود را برای از بین بردن دین خودم به نفع شما مصرف نکردم، یک لحظه را از بین نبردم و هیچ‌گاه نخواستم که برای رسیدن به دنیای شما دین خودم را در اینجا از بین ببرم!» بعد دستور می‌دهد که آن مهوری را که با آن مهر می‌کرده بیاورند و در جلوی چشم بقیه آن را خرد می‌کند تا اینکه کسی نتواند از آن سوءاستفاده کند!»

این می‌شود مرد درست! این می‌شود مردی که مواظب خودش است و خودش را می‌پاید و خودش را نگه می‌دارد! حالا دیگران را خوش آید یا بد آید، به او چه مربوط است؟! خیلی از کارها را انسان انجام می‌دهد که دیگران را ناخوش آید! مگر ما برای دیگران زنده هستیم و مگر ما به خاطر دیگران نفس می‌کشیم و مگر ما به خاطر دیگران در این دنیا هستیم؟! دیگران خیلی کارها می‌خواهند انجام بدهند، به ما چه مربوط است؟! هر کسی باید راه خودش را برود و هر کسی باید مواظب اعمال و رفتار خودش باشد و پرونده خود را به دست بگیرد، چون ما در روز قیامت پرونده دیگری را حمل نمی‌کنیم!

وضعیت افراد در قیامت در قبال اعمال خود

در روز قیامت، نه پدر به فکر فرزند است، نه فرزند به فکر پدر است و نه مادر به فکر بچه است؛ **﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾**^۱ در روز قیامت پدر از پسر فاصله می‌گیرد، مادر از فرزند فاصله می‌گیرد و هر کسی به دنبال شأن خودش است، شئون و وضعیّت هر کسی او را کفایت می‌کند و دیگر نمی‌تواند به غیر پردازد. ما در آنجا باید پاسخ‌گوی اعمال خودمان باشیم، در آنجا «این کار را به خاطر این و به خاطر آن انجام دادم» نمی‌خرند و فایده‌ای ندارد! می‌گویند: «می‌خواستی نکنی! چه کسی به تو گفت که این کار را انجام بدهی؟ آیا این کاری که انجام دادی بر حسب تکلیف انجام دادی؟! چه کسی به تو تکلیف کرد؟» پس

^۱ سوره عبس (۸۰) آیات ۳۴ - ۳۷. معاد شناسی، ج ۴، ص ۳۰۵.

«روزی است که انسان از برادرش فرار می‌کند * و از مادرش و پدرش * و از زوجه‌اش و فرزندانش فرار می‌کند * و برای هر کس در آن روز شأن و کاری است که او را به خود مشغول ساخته و مجال برخورد با دیگران را نمی‌دهد.»

از الآن به فکر باشیم!

دلسوز واقعی کیست؟

رسول خدا کسی بود که به دنبال قلوب عُمی می‌رفت. حرکت ائمه و اولیای الهی به سوی دنیا و دعوت به دنیا نیست؛ چون این دعوت، دعوت به اِماتِه و ضلالت و نفس و بهیمیّت است، درحالی‌که دعوت آنها دعوت به اِحیا و رستگاری است! حالا با این حساب، آنها برای ما دل می‌سوزانند یا دیگران؟ کدام یک دل می‌سوزانند و کدام یک دلسوز ما هستند؟ آنهايي که ما را دعوت به خوب خوردن و خوب چریدن و در دنیا بهتر زندگی کردن می‌کنند، یا آنهايي که می‌خواهند ما را از این وضعیّت بیرون بیاورند؟ کدام یک دلسوز هستند و کدام یک نفع ما را می‌خواهند؟

«مُتَّبِعٌ بَدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.» واقعاً عجیب است! این رسول خدا کسی بود که داروی خود را در جایی استعمال می‌کرد که غفلت، ابن‌آدم را گرفته و پرده جهل و نادانی افتاده است! رسول خدا دارو را در آنجا می‌گذاشت. می‌گوید: «اینجا نباید این کار را انجام بدهی! اینجا باید این کار را انجام بدهی! اینجا برخیز! اینجا بنشین! آنجا حرکت کن! آنجا بایست! آنجا توقف کن! آنجا این کار را انجام بده!»

ضرورت تسلیم در برابر اولیای خدا

شخصی خدمت مرحوم آقا آمده بود و می‌گفت: «آقا، از شما دستور می‌خواهیم، ما را هدایت و راهنمایی کنید!» ایشان فرمودند: «شما نمی‌توانید!» آن شخص اصرار در اصرار کرد! مرحوم آقا فرمودند: «شما نمی‌توانید!» بعد وقتی که در ضمن صحبت شد ایشان فرمودند: «تو تا چقدر می‌توانی خودت را به ما بسپاری؟ آیا ما هر مطلبی که بگوییم، تو آن را به گوش سمع اِصْغَاء می‌کنی و آن را پذیرا می‌شوی؟» گفت: «هر مطلبی که شما بفرمایید من آن مطلب را انجام می‌دهم، اما در مسائل سیاسی که فعلاً به آن اشتغال دارم چون به دیگران تعهد دارم و مطالبی است که از قبل بوده است، در آنجا دست ما را باز نگه دارید!» ولی اتفاقاً ایشان روی همان‌جا دست گذاشتند!

«و أَحْمَى مَوَاسِمَهُ»؛ تو گیرت همین‌جا است! من به نمازت کاری ندارم، من به روزهات کاری ندارم! الآن این عملی که تو داری انجام می‌دهی برای خدا نیست، چون اگر برای خدا بود که جلویت را نمی‌گرفتم! تو که الآن داری این راه را می‌روی، براساس نفس می‌روی یا براساس تکلیف می‌روی؟ اگر براساس نفس می‌روی پس به خود بیا و اگر براساس تکلیف می‌روی پس چرا می‌گویی این کار را نکنم؟! تو که الآن من را به عنوان بزرگ برگزیده‌ای و به عنوان ولیّ و خبیر و بصیر انتخاب کرده‌ای، چرا

استثنا می‌گذاری و چرا در یک جا «بله» و در یک جا «نه» قرار می‌دهی؟!

اینجا است که آن مسئله **(اسْتَجِيبُوا)** خودش را نشان می‌دهد: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا)**؛^۱

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید،] خودتان را بسپارید و تسلیم کنید و نسبت به مطالبی که می‌آید پذیرا شوید و این‌طور نباشد که در یک جا بگویید «بله» و در یک جا بگویید «نه»، در یک جا بگویید «انجام می‌دهم» و در یک جا بگویید «انجام نمی‌دهم»؛ چون آن شخصی که کار را به‌دست می‌گیرد و سگان را به‌دست می‌گیرد، کشتیبان ماهری است! آن شخصی که زمام کار را به‌دست می‌گیرد، با افراد عادی تفاوت می‌کند، چشمش باز شده است و مسئله برایش روشن شده است و با دید باز می‌گوید «انجام بده» یا «انجام نده» و خیر تو را می‌خواهد! اگر نمی‌خواهی برو انجام بده، کسی با تو کاری ندارد!

مگر افراد پیش مرحوم پدر ما نیامدند و رفتند؟! این همه افراد آمدند و رفتند چه شد؟ مگر خود آنها اعتراف نمی‌کردند که با اتصال به ایشان نور در زندگی آنها پیدا شده است؟! مگر اطرافیانشان نمی‌گفتند که بعد از اتصال به ایشان، حالات این فرد یا افراد عوض شده است و مسائل طور دیگری تحلیل می‌شود و افکار عوض شده است و روحانیت فرق کرده است و طرز صحبت تغییر پیدا کرده است؟! مگر نمی‌گفتند؟! همه اینها برای آن مقداری بود که خود را سپرده بودند!

یک روز در همان زمان سابق، من خدمت مرحوم آقا عرض کردم: آقا، فلان کس که پیش شما می‌آید، آیا به نظر شما تمام وجودش را سپرده است؟ ایشان فرمودند: «نه آقای آسید محسن، ایشان یک‌دهم خودش را به ما سپرد.» آن یک‌دهم این قدر در زندگی او تأثیر به‌وجود آورد، وای به اینکه اگر او تمام وجود خودش را می‌سپرد! بعد شما دیدید که چطور این قضیه و مسائلی که اتفاق افتاد موجب این شد که هر شخصی نتواند از آن موقعیتی که برای او به‌دست آمده استفاده کند! آخر این موقعیت برای هر کسی به‌دست نمی‌آید، این وقتی که ایشان می‌دهند به همه نمی‌دهند و این فرصتی که آن شخص برایش به‌دست می‌آید دیگر به‌دست نمی‌آید! اما اگر به‌جای این، انسان در آن مسائل مهم که باید خود را بسپارد، راه را مستقلاً در پیش بگیرد و خودش جلو برود، این فایده‌ای ندارد!

رسول خدا و ائمه روی مواضع غفلت دست می‌گذارند، می‌گویند: گرچه تو عالمی، گرچه تو فاضلی و گرچه نسبت به علوم خبرویّت داری؛ ولی جان من، این مسئله ماورای علم ظاهر است و به علم ظاهر کاری ندارد! این قضیه نور باطن دیگری را می‌طلبد، نه فقط علم ظاهر را! این مسئله

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

یک دریچه دیگری را به سوی عالم می‌طلبد! حالا که این دریچه باز شده است چرا قیمتش را نمی‌دانید؟ چرا ارزشش را نمی‌دانید؟ لذا آن مواضع غفلت به جای خودش باقی می‌ماند! او می‌خواهد این مسائل را اصلاح کند، ولی انسان احساس می‌کند که این درست نیست، بنابراین آن‌ا حیا می‌کند که لازم‌هاش است برای ما پیدا نمی‌شود و در همان رتبه‌های پایین و مسائل پایین می‌مانیم و توقف می‌کنیم و به همان مقداری که خود را در اختیار قرار داده‌ایم در همان حیطه می‌مانیم.

اما آن کسانی که واقعاً جلو بیایند و وقتی مطلب گفته می‌شود بپذیرند و تصور نکنند که این مطالب برای ناخوشایندی آنها است، بلکه بدانند که مسئله‌ای در کار است، اینها استفاده‌شان را می‌کنند. نماز می‌خوانیم، ولی بعد از مدت‌ها می‌فهمیم که چه مسائلی در نمازمان بوده است! برای امام حسین مجالس برپا می‌کنیم، ولی بعداً می‌فهمیم که در این مجالس هوای نفس بوده است و به خاطر اینکه مردم جمع بشوند و مجلس گرم بشود بوده است! خدا کدام را می‌خواهد؟ او که می‌گوید: «آقا، این مجلس را تشکیل نده!» خوبی تو را می‌خواهد، اگر نمی‌خواهی برو تشکیل بده! او می‌خواهد این روزه‌ای که خداوند برای تو تقدیر کرده است به بهترین نحو انجام بشود، او می‌خواهد این ماه رمضان که الان پیش آمده است به بهترین نحو بگذرد! حالا که قرار بر این است که ما بر سر این مآذبه الهی بنشینیم و از این سفره استفاده کنیم، چرا استفاده بهتر نکنیم؟! از آن طرف که بخل نیست، پس انسان بهتر استفاده کند! حالا اگر انسان یک جا نرود و شرکت نکند طوری نمی‌شود! به انسان می‌گویند: «آقا، شما در اینجا بیا!» می‌گوییم: «اگر ما در آنجا برویم اشکال ندارد؟» می‌گویند: «نه، بفرمایید بروید، اصلاً هزار سال بلند شوید و بروید!» «آقا، حالا اگر ما در آنجا شرکت نکنیم و به جایش یک جای دیگر برویم اشکال ندارد؟» این طوری هزار سال هم قرآن سر بگیریم فایده‌ای ندارد؛ چون این رفتن براساس نفس است، این رفتن براساس دور زدن در تخیلات و خیالات است، این رفتن توجیه مسائل باطن است، این رفتن واقعیت ندارد! می‌گویند: «این کار را انجام نده، آن کار را انجام بده!» **﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾**^۱؛ وقتی که آنها می‌خواهند ما را احیا کنند، انسان باید با تمام وجود به سمت آنها حرکت کند.

جایگاه امید در ارتباط با خدا

ماه رمضان گذشت و خداوند متعال قسمت کرد که این ماه را بگذرانیم. علی‌کل حال همه ما معترف هستیم که آنچه لازمه عبودیت و انقیاد بود را طبعاً انجام ندادیم، ولی از آن طرف رحمت و

^۱ سوره انفال (۸) آیه ۲۴.

مغفرت و سعه غفران و رضوان پروردگار بالاتر از این حرف‌ها است. امیدواریم که خداوند با لطف و کرم و فضل خودش با ما برخورد کند و از آنچه نصیب اولیای الهی و راه‌یافتگان به درگاه خودش کرده است ما را هم نصیب بفرماید. ما فقط با امید زنده هستیم و تمام هستی و سرمایه ما امید است و خداوند هم از ما همین را می‌خواهد. خداوند بنده‌ای می‌خواهد که به او امیدوار باشد و از بنده نا امید خوشش نمی‌آید. همیشه خوب است که انسان با خدای خودش با امید برخورد کند و هیچ‌وقت جانب یأس را بر حال خودش غلبه ندهد. نگوید: «ما کی هستیم؟ ما چی هستیم؟ کی نوبت به ما می‌رسد؟ ما کجای این مسئله راه داریم؟» خدا این‌طور خوشش نمی‌آید! بله، انسان نباید خودش را چیزی بداند و نباید عمل خود را به حساب آورد؛ ولی از آن طرف، مقام عزت و کبریائیّت و مولویّت پروردگار هم بالاتر از این است که خداوند نسبت به بنده‌اش این نظر را داشته باشد؛ کأنّ ما خدا را دست کم گرفته‌ایم و نمی‌توانیم آن رحمت خدا را نسبت به خودمان شامل بدانیم و خود را نسبت به آن حریم نزدیک کنیم! خدا از این حال خوشش نمی‌آید. خدا می‌خواهد همیشه بنده نسبت به او با حالت شغف و امید رو بیاورد و همیشه با حالت التماس و التجاء و برآورده شدن حاجات برخورد کند!

[خداوند می‌فرماید:]

أَنَا عِنْدَ حُسْنِ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي؛^۱ «هر مقدار که این بنده مؤمن من نسبت به من حُسن ظن داشته باشد، من هم به همان مقدار با او هستم!»

حالا که این‌طور است و از این طرف راه باز و سفره پهن است، دیگر چرا ما بخل کنیم و در اینجا کم بگذاریم؟! وقتی که از آن طرف هست، ما باید امید خود را زیاد کنیم!

شرح فقراتی از دعای قنوت نماز عید فطر

در دعای امروز می‌خواندیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ!» خدایا من این یک ماه را روزه گرفتم، ولی خودم را در شأن و موقعیّت اینکه در زمره صلحا دریاورم نمی‌بینم و خودم را در این وضعیّت احساس نمی‌کنم؛ اما کرم تو اقتضا می‌کند که من این دعا را بکنم! خودت گفته‌ای که این کار را انجام بدهم و خودت گفته‌ای که الآن به این نحو تو را بخوانم، پس حالا خودت هم اجابت کن و خودت هم راه را باز کن و خودت هم موانع را کنار بزن و خودت هم آن احیا را انجا بده!

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۶۶، به نقل از الکافی.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ؛ «خدایا از تو سؤال می‌کنم بهترین چیزی را که نصیب بندگان صالح خودت کردی!»

نه چیزهای خوب، بلکه آن بالاترین را می‌خواهم! خدا دارد می‌گوید: من که بخل نمی‌کنم، تو چرا در دعا بخل می‌کنی؟!

آن بالاترین چیزی که خدا به بندگان صالح خودش عنایت کرده است چیست؟ آن لقاء پروردگار است: **﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾**^۱.

رفقا، به کمتر از لقای خدا قناعت نکنیم! این حرف‌ها که «تو کجا، آنجا کجا؟! تو کی می‌توانی به آنجا دسترسی پیدا کنی؟!» همه‌اش حرف‌های شیطان است! به شیطان بگوییم: تو چون خودت دور شده‌ای، حالا به سراغ ما آمده‌ای و می‌خواهی ما را هم دور کنی! نه آقا جان، سر ما کلاه نمی‌رود! خدا به ما گفته است و اولیائش به ما خبر داده‌اند و مطالب به دست ما رسیده است و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** در زیر سایه اولیای خدا و ائمه معصومین و امام زمان **عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى** فرجه الشریف می‌رسیم و خواهیم رسید و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** حضرت دست همه ما را خواهد گرفت!

وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ^۲؛ «خدایا، ما به تو پناه می‌بریم از هر چه که بندگان خلصت از آن پناه بردند و نسبت به آن احتراز داشتند!»

این جنبه‌ای است که خدای متعال در امروز برای ما قرار داده است. از خدای متعال می‌خواهیم در امروز عیدی ما را شفاعت قائم آل محمد قرار بدهد و ما را در زمره شیعیان واقعی آن حضرت محسوب بگرداند!

اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعَزِّبُ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُدَلِّ بِهَا النَّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۳

نثار ارواح شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که از دار فانی به دار باقی مشرف هستند سه

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۱۰.

^۲ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

^۳ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱. رساله نکاحیه، ص ۵۶.

«بار پروردگارا، ما با تضرع و ابتهاج نیازمندانه به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم تا دولتی بزرگوارانه پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی و ما را در آن دوره از زمره دعوت کنندگان خلق به اطاعتت و از پیشوایان آنها در راه رضای به فرمانبرداریات قرار دهی و بدین سبب از مواهب نفیسه و کرامت‌های موهوبه خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»

صلوات بفرستيد!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ